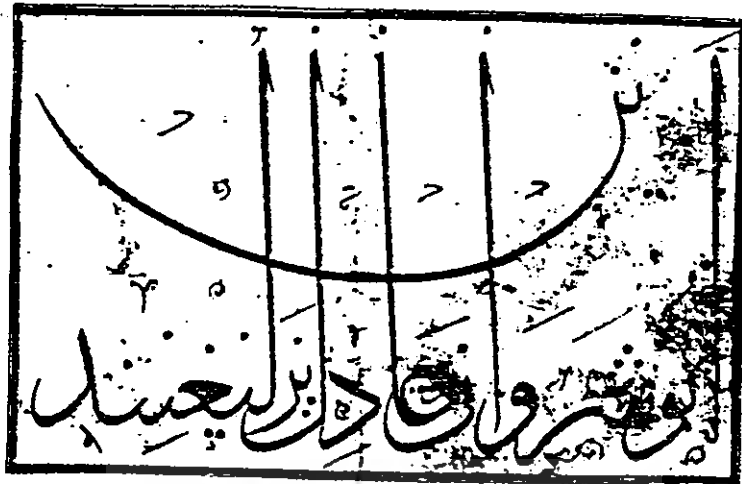


دو نکته در تاریخ مغول

نکته اول - کاوان به جای کاویان

آخرین پادشاه ایلخانی انوشروان نامی بود که به سال ۱۳۴۳/۷۴۴، ملک اشرف چوبانی او را به سلطنت برداشت و حدوداً تا سال ۱۳۵۵/۷۵۶ به نامش حکم راند. شادروان عباس اقبال در کتاب تاریخ مغول، درباره انوشروان می نویسد که «بعضی او را قبیجاقی و بعضی از اولاد هولاکو و برخی از نژاد کاویان دانسته اند». نسبت اخیر، یعنی نژاد کاویانی انوشروان مغول، نامعقول و نامربوط می نمود، چون نیت ملک اشرف از نشاندن انوشروان بر تخت سلطنت، رعایت یاسا یعنی قوانین چنگیزی بود که به موجب آن می بایست خان از خاندان چنگیز باشد، و حرمت یاسا در بین ترک و مغول چنان بود که حتی پس از زوال دولت ایلخانی، امیر تیموری که فتوحاتش کمتر از چنگیز نبود، جز امیری عنوان دگر نپذیرفت و از برای تشرف خود و خانواده اش، شاهزاده چنگیزی، سرای ملک خانم را بستد تا لقب «گورکانی»، یعنی دامادی آل چنگیز، یافت، و از اعقاب چنگیز، سیورغتمیش نامی را بر تخت خانی نشاند و همانند سلاطین سلجوقی که سکه و خطبه به نام خلیفه عباسی می زدند و می خواندند، تیمور، سکه به نام سیورغتمیش خان زد و در رأس فرامینش نوشت: «سیورغتمیش خان یرلیغیندین، امیر تیمور گورکان سوزیندین» یعنی کلام سیورغتمیش خان است و گفته امیر تیمور گورکان. بدین سان، فرامین ملک اشرف هم مزین به طغرای انوشروان بود که نمونه ای از آن با مضمون:

«انوشروان عادل برلیغندین» در مرقعی از خزینه طویقا پوسرای استانبول محفوظ است (شکل ۱).



قسمتی از فرمان انوشروان ایلخانی، تبریز حدود ۷۵۰/۱۳۵۰، ص ۹۱،

از مرقع B 911 در خزینه طویقا پوسرای، استانبول

هم و غم ملک اشرف، تبعیت امرای ترک و مغول بود از او، و «از نژاد کاویان» بودن انوشروان، از برای او دردی را دوا نمی کرد. علاج یاسا، حکمرانی به نام خانی بود از خاندان چنگیز. منشأ روایت مرحوم اقبال نیز نامعلوم بود تا این که در کتاب جدید انتشار ذیل تاریخ گزیده به جمله زیر بر خورد کردم: و ملک اشرف... نوشروان نامی را که قبجاجی او بود و نژاد او از کاویان بود نام پادشاهی بر او انداخت و بر تخت نشاند و او را انوشروان عادل نام کرد.^۲ مصحح محترم کتاب که از روی صداقت عالمانه در ذیل صفحه تصریح کرده اند که در اصل متن، لغت «کاوانان» به کار رفته، ظاهراً به پیروی از رأی مرحوم اقبال، کاوانان را به کاویان بدل کرده اند، حال آن که کاوانان صحیح است و نه کاویان.

کاوانان جمع کاون است که نگارش فارسی لغت مغولی Ke'un است به معنی شاهزاده اصیل چنگیزی^۳ که در دوره ایلخانی برای تمیز شاهزادگان چنگیزی غیرهولاگویی از هولاگویی به کار می رفت.^۴ معروفترین آنان ارباکاوان بود جانشین ابوسعید بهادر خان، از اعقاب برادر هولاگو، یعنی اریغ بوکا بن تولی بن چنگیز. تا قبل از جلوس ارباکاوان، نگارش «کون» متداول بود چنان که در تاریخ اولجا تیر نام دو تن از شاهزادگان چنگیزی «تیمور کون» و «بوجیر کون» نوشته شده است.^۵ ولی در دوره زمامداری اربا، دیوانیان بر اسم او الفی افزودند تا نام «ارباکون» در رأس فرامین به ضم کاف خوانده نشود و مایه تمسخر قرار نگیرد. از آن پس نگارش کاوان برقرار شد.^۶

بنابراین انوشروان ایلخانی از نژاد چنگیزیان است از رده غیر هولاکویی که در اصطلاح آن روز «نژاد کاونان» می گفتند.

نکته دوم - امیره دُباچ، مرد یا زن؟

از حکام گیلان، نام امیره دُباچ در تواریخ دوره مغول مشهور است، و سبب آن دو چیز است: یکی این که قطب الدین شیرازی (۶۳۶-۷۱۰ / ۱۲۳۶-۱۳۱۰)، طیب، ریاضیدان، منجم و فیلسوف معروف آن دوره، دو اثر مهم خود از جمله کتاب *درة التاج*، *نغرة الدُباچ* را به نام او تألیف کرده و دیگر، درگیری اوست با سپاهیان مغول در یورش ایلخان اولجایتو (سلطان محمد خدا بنده) به گیلان (۷۰۶/۱۳۰۶). علی رغم این شهرت، مفهوم واژه «امیره» در نام این شخص گنگ مانده، و شادروان عباس اقبال در تاریخ مغول خود، این واژه را مؤنث «امیر» پنداشته، او را «زنی از خاندان اسحاقوند» معرفی کرده اند.^۷ حال آن که او مرد بوده و واژه امیره عنوان فرمانروایان محلی گیلان بوده است. شواهد این مدعا به شرح زیرند:

۱- خود قطب الدین شیرازی در مقدمه *درة التاج* می نویسد: «از آن جا کی ایسزرد تبارک و تعالی، انتظام جواهر مفاخر و اجتماع غرایب مناقب، در ذات شریف و عنصر لطیف شهریار معظم، سلطان جیل و دیلم، جمشید عهد، اسکندر وقت، شمس الدنیا و الدین، فخرالملوک و السلاطین، قانع الکفره و المشرکین، قاهر الخوارج و المتمردین، محیی العدل فی العالمین، مظهر الحق بالبراهین، المخصوص بعناية رب العالمین، دُباچ بن السلطان السعید حسام الدوله و الدین، فیلشاه بن الملک المعظم سیف الدین رستم بن دُباچ، ادام الله تضاعف جلاله، و کفاه فی الدارین نهایه آماله و صرف عین الکمال عن کماله...».^۸ به غیر از کاربرد تمثیلاتی که دُباچ را همانند بزرگمردانی چون اسکندر و جمشید دانسته، قطب الدین، جلال و آمال او را به ضمیر «ه» مذکر مشخص کرده و نه «ها» مؤنث.

۲- در چاپ فعلی تاریخ اولجایتو منسوب به ابوالقاسم کاشانی، آمده است که «... قصبة کشت، که در قدیم دارالملک ملوک اسحاق وند بوده و اکنون حاکمش امیر دُباچ پسر فیلشاه است، پادشاهی بزرگ، بلند همت، بسیار عطیت، هنرمند...».^۹ اگرچه اعتماد و استناد به لغات مندرج در چاپ غلط آلود این متن دشوار است، در صحت کلمه «پسر» تردید روا نیست چون اگر لغت دیگری دال بر زنیست دُباچ در اصل این عبارت به کار رفته بود می بایست تعیین نسبت با فیلشاه کند مثل دختر و یا خاله، و تحریف این

لغات به «پسر» بعید است، به عکس، نگارش امیر بجای امیره را باید ناشی از آن دانست که کاتب نسخه اساس، و یا مصحح کتاب، «ه» آخر «امیره» را حذف کرده تا به زعم خود، از آن امیر مذکور بسازد، زیرا این تنها متنی ست که دباچ را با عنوان امیر می نامد و نه امیره.

۳- متنی که روشنگر معنای «امیره» است *ظفرنامه* منظوم حمدالله مستوفی ست که هنوز به چاپ نرسیده و دستنویسی از آن در کتابخانه بریتانیاست. در فصل «جنگ گیلان»، سلطان گرای نامی که با آن خطه آشنایی داشت به اولجاتیومی گوید:

دوازده امیره در آن جاست شاه	به فرمان هر یک فراوان سپاه
بگویم بر پادشا نامشان	همان نام مسأوا و آرامشان
به فومن دباچ است سردار و شاه	که بر گاشت ^۱ رو زین گزین پیشگاه
به شفت اندرون است گیلی ملک	به شاهی بر آورده سر بر فلک
چو عبدالملک مهتر تنر ^۲ است	شرف دوله بر رشت کشته ^۳ سراسر است
رکابه ^۴ سرآمد به تولیم شاه	به از خود نداند کسی را به جاه
چو صلوک در مرز کوچپهان	به شاهی بیسته همیشه میان
محمد که سالار بودش پدر	به کوتم ^۵ به شاهی بیسته کمر
چونو پادشاه است در لاهجان	به هر چیز افزون تر از دیگران
به مرز تمیج ^۶ محمد سر است	که از تخم ساسان ورا گوهر است
به گسکر ^۷ شرف دوله دارد نشست	گرفته چنان جای خرم به دست
به مرز کرجی یکی خوشکام	که خوانند هندوشه او را به نام
به اصفهد است احمد نامدار	که ایل است با خسرو کامکار ^۸

بنابراین «امیره» لقب حکام محلی گیلان بوده و احتمالاً در اصل، ترکیبی از لغت تازی امیر و پسوند پهلوی ag بوده که به مرور زمان به امیره مبدل شده است.

و اما سبب درگیری با دباچ این بوده که اولجاتیو به پیروی از پیشینیان خود، یعنی هولگو و غازان، اولجاتیو قصد تسخیر شامات و مصر داشت، ولی استهزاء فرمانروای ماوراءالنهر، دوا خان (از نسل جغتای بن چنگیز)، که «بیشه» گیلان ناگرفته ادعای جهانگیری دارد، نایره غضبش را بر انگیخت و بر آن داشت که گیلان را مسخر کند، به صوابدید مشاوران، اخطاریه ای به ملوک آن جا فرستاد تا مطیع و منقاد به بارگاه ایلخان آمده، تقبل پرداخت خراج کنند، ابتدا، امیره دباچ که مهتر ایشان بود، به بارگاه آمد تا شاید دفع غائله کند، ولی به دلیل اخاذی و طمع بیش از حد امراء مغول،

توقف را جایز ندانسته، شبانه بگریخت و مصرع «کی برگاشت رو زین گزین پیشگاه» اشاره به آن دارد. سپس لشکر مغول از چهار سو به گیلان سرازیر شد. از ملوک محلی بعضی فوراً تسلیم شدند و برخی طریق مقاومت پیش گرفتند، از آن میان، امیره دباچ پس از نبردی سخت، امیرالامرا قتلغشاه نوین را بکشت و سپاهیان او را فراری داد، تواریخ مغول مدعی اند که به خونخواهی امیر قتلغشاه، اولجایتو به فومن حمله برد و نفرات دباچ را تار و مار کرد و حاکم لاهیجان، نوپادشاه، به درگاه ایلخان آمده سر تسلیم فرود آورد.^{۱۸} ولی عدم ذکر عاقبت کار امیره دباچ از یک سو و تعیین نکردن داروغه مغول بر آن نواحی از سوی دیگر حاکی از آن است که پیروزی مغول نیم بند بوده و قبول وعده خراج از نوپادشاه، بیشتر وسیله حفظ آبرو بود تا نشانه تسلط و پیروزی مغول بر گیلکان.

۴- استعمال عنوان امیره برای فرمانروایان گیلان تا زمان صفویه مرسوم بود چنان که صاحب خلد برین (تألیف ۱۰۷۸/۱۶۶۸) در مورد فرار شاه اسماعیل از ترکمنان آق قویونلو و پناهندگی او به دوران طفولیت به لاهیجان (۱۴۹۴/۹۰۰) می نویسد، که قبل از وصول به آن جا، اسماعیل را قزلباشان از اردبیل به نزد «امیره مطفر» والی تول (تولیم) و بعد نزد «امیره سیاوش» والی گسگر و سپس نزد «امیره اسحق» والی رشت بردند.^{۱۹}

۵- شهرت امیره دباچ در فومن چنان شد که در زمان شاه اسماعیل صفوی فرمانروای دیگری از آن خطه، به همان نام و عنوان خوانده شد. او هم، بنا به عادت فومنیان، طریق عصیان در پیش گرفت ولی به مجرد وصول خبر حرکت لشکریان قزلباش، از در عذرخواهی وارد شده، هدایا و پیشکش به پیشگاه شاه فرستاد. اسماعیل، به منظور احتراز از درگیری در منطقه ای سخت و ناهموار، عذر او را پذیرفته، برای تحکیم روابط فیما بین یکی از دخترهای خود را به تزویج امیره دباچ درآورد.^{۲۰} واضحاً «امیره دباچ» مرد است و نه زن.

هوستون - ۲۶ آذر ۱۳۷۴

یادداشتها:

- ۱- عباس اقبال، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۷. ص ۳۶۳.
 - ۲- زین الدین بن حمدالله مستوفی قزوینی، ذیل تاریخ گزیده، به کوشش ایرج انشار، تهران ۱۳۷۲. ص ۳۵.
- قبجایی یا قبجایی در این جمله به معنی خادم مسئول البسه است و مختصاً قراءت غلط این لغت منشأ نسبت «قبجایی» انوشروان شده است.

G. Doerfer, *Türkische und Mogolische Elemente im Neupersischen*, -۳

Wiesbaden 1963, p. 45

- ۴ - ظاهراً «کاون» بر اعضاء خاندان چنگیز به طور اعم اطلاق می شده است چنان که حافظ ابرو، طغتمورا فرزند سونای کاون بن بابا بهادر از نواده های جوجی قسار بن یسوکای بهادر یعنی پدر چنگیزخان دانسته، حافظ ابرو (ذیل جامع التواریخ رشیدی، به اهتمام خ. بیانی ص ۲۰۰). در اصل متن، به غلط «سودای کاو بن بابا بهادر»، از نسل «جوجی قارین یسوکا بهادر» نوشته شده است که به طریق فوق الذکر باید اصلاح گردد).
- ۵ - ابوالقاسم عبدالله بن محمد الکاشانی، تاریخ اولجاتیو، به کوشش مهین همبلی، تهران ۱۳۴۸، ص ۱۷۶.
- ۶ - بعداً در برخی از متون، کاون به تحریف گاون نوشته شد.
- ۷ - اقبال آشتیانی، تاریخ مغول، تهران ۱۳۴۷، ص ۳۱۲.
- ۸ - قطب الدین محمود بن مسعود شیرازی، درة التاج لعمرة الدباج (بخش نخستین)، به کوشش م. مشکوید، تهران ۱۳۱۷، ص ۹.
- ۹ - ابوالقاسم عبدالله بن محمد کاشانی، تاریخ اولجاتیو، به کوشش م. همبلی، تهران ۱۳۴۸، ص ۵۹. درباره ماهیت این کتاب که در اصل فصلی بوده است از جلد دوم جامع التواریخ رشیدی مربوط به سلطنت اولجاتیو، و همچنین تغییرات بعدی ابوالقاسم کاشانی در آن رجوع شود به
- A. Soudavar, *The Saga of Abu-Said Bahador Khan, The Abu-Saidname*; in "The Court of the Il-Khans 1290-1340," Oxford 1996 (in Press).
- ۱۰ - «برگاشتن» به معنی برگرداندن است.
- ۱۱ - در اصل: نستر، کاشانی (ص ۶۱): ينسر.
- ۱۲ - معلوم نیست که نوشته «کته» در این جا همان «کشت» کاشانی است در جمله فوق الذکر، و یا تحریف «گندست» است که به گفته کاشانی (ص ۵۹) نام دیگر رشت بوده است.
- ۱۳ - اسم رکابه نامعین است. کاشانی (ص ۶۱) حاکم کاشم (کالیثم؟) و قفقوه را «رکابزن» نامیده. شاید هم در اصل «ریکاشه» بوده است. ترکیب ریکا (گیلکی: پسر) و شه، کلاً به معنی شاهزاده.
- ۱۴ - در اصل: بگویم. در مورد موقعیت کنونی کوتم و بعضی دیگر از نواحی گیلان رجوع شود به ترجمه حدود العالم توسط V. Minorsky، لندن ۱۹۷۰، ص ۳۸۸-۳۹۱.
- ۱۵ - در اصل: بمرت تیمج، ولی چند بیت دورتر، اصطلاح «مرز تیمج» به کار رفته است. کاشانی (ص ۶۰) و حافظ ابرو، ذیل، (ص ۷۴) «تیمجان» نوشته اند. احتمالاً به «مرز تیمج» صحیح است.
- ۱۶ - در اصل: بلشکر.
- ۱۷ - حمدالله مستوفی، ظفرنامه، نسخه خطی کتابخانه بریتانیا در لندن به شماره OR. 2833، ص ۷۱۳.
- ۱۸ - کاشانی، تاریخ اولجاتیو، ص ۵۵-۶۵.
- ۱۹ - محمد یوسف واله اصفهانی، خلدبرین، به کوشش م. محدث، تهران ۱۳۷۲، ص ۷۰-۷۳.
- ۲۰ - ایضاً، ص ۲۷۲-۲۷۴.